

علم غیب امیرالمؤمنین علیه السلام با تأکید بر نهج البلاغه - محمدرضا شاهرودی، محمدامین تفضّلی

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث س 6

سال یازدهم، شماره 44 «و ژه حدیث»، پاییز 1393، ص 39-52

علم غیب امیرالمؤمنین علیه السلام با تأکید بر نهج البلاغه

محمدرضا شاهرودی [1] ×

محمدامین تفضّلی [2] ××

چکیده: عده‌ای منکر علم غیب امیرالمؤمنین علیه السلام شده‌اند و می‌گویند: اگر حضرت علم غیب داشت خود به بیان این مطلب می‌پرداخت و این کلام هم در نهج البلاغه ذکر می‌شد. اینان بیان می‌دارند که در نهج البلاغه اشاره‌ای به علم غیب امام علیه السلام نشده است. در این مقاله به دو طریق به علم غیب امام براساس نهج البلاغه اشاره شده است: اول روایاتی که به پیشگویی حوادث تاریخی پرداخته است. دوم روایاتی که دلالت دارد امام دارای علوم پیامبر اکرم ⁶ بوده و چون بر اساس آیات قرآن، پیامبر دارای علم غیب هستند، لذا امام هم بدان آگاه است.

کلیدواژه‌ها: امیرالمؤمنین علیه السلام - علم غیب / نهج البلاغه / امامت - علم غیب.

معنای علم

علم در لغت در برابر جهل به کار می‌رود و از بدیهی‌ترین مفاهیم است. همچنین گفته‌اند علم از ریشه ع ل م اخذ شده است. ع ل م به چیزی گویند که بر چیزی دلالت کند و آن را از غیر آن متمایز سازد. گویا علم به یک شیء سبب می‌شود تا انسان، آن را از غیر آن بازشناسد. (اوجاقي، 1388، 28)

معنای غیب

برای دریافتن معنای غیب به کلام علامه مجلسی مراجعه می‌کنیم. ایشان غیب را چیزی می‌دانند که از انسان پنهان باشد، چه از جهت زمان مانند امور گذشته و آینده، چه از جهت مکان مانند آنچه در زمان حال است ولی در مکانی که از انسان دور است و حواس پنجگانه آن را درک نمی‌کند، یا از جهت آنکه خود به خود مخفی است مانند مطالبی که به قوه فکر و تأمل هم حاصل نمی‌گردد. متضاد غیب، شهادت است. (مجلسی، 1404، 3: 111)

در قرآن کریم، لفظ غیب بر حوادث گذشته و آینده اطلاق شده است. مثلاً پس از بیان داستان حضرت نوح می‌فرماید: «تَلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نَوَحٍ بِهَا إِلَيَّ كُ» (هود: 49) که از گذشته اخبار شده است. در آیه «أَفَرَأَيْتَ الْمَلَأَ كَفَّارَبِ آتَيْنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا أَطْلَعِ الْغَيْبِ أَمْ أَخَذَ عَنْ دَارِ الْوَحْيِ مِنْ عَدَا» (مر: م: علیه السلام علیه السلام و علیه السلام 8)، غیب به آینده اطلاق شده است. در آیه «ارْجِعُوا إِلَيَّ أَبْكُمُ فَقُولُوا أَلَا أَبْنَا إِنَّ أَبْنَاكَ سَرَقَ وَمَا شَدَدْنَا إِلَّا بِمَا عَمِلْنَا وَمَا كُنَّا لَلْغَيْبِ حَافِظِينَ» (وسف: 81) غیب برای اموری بکار رفته که در زمان حال اتفاق افتاده است، ولی از حواس پنجگانه غایب می‌باشد. (نمازی شاهرودی، 138 علیه السلام، 32)

1- پیشگویی‌های امیرالمؤمنین علیه السلام :

1-1- جنگ نهروان:

هنگامی که حضرت تصمیم گرفتند به جنگ با خوارج بروند، اصحاب به ایشان عرضه داشتند که آن‌ها از پل عبور کرده‌اند، حضرت در پاسخ به ایشان سه پیشگویی بیان نمودند: «مَصَّارِعُهُمْ دُونَ الْمَنْطَفَةِ، وَالْمَلَّةَ لَا يَفْلِتُ مِنْهُمْ أَعَشَرَةٌ وَلَا أَيْ هَلْ كُمْ مِنْكُمْ عَشَرَةٌ» (سید رضی، 1414، 93). ابتدا فرمودند که خوارج از پل عبور نکرده‌اند و بعد بیان می‌دارند که از سپاه ایشان بیش از ده نفر کشته نخواهد شد و از سپاه دشمن نیز بیش از ده نفر زنده نخواهد ماند.

تاریخ نیز بیان می‌دارد با اینکه به تواتر به حضرت خبر دادند که لشکر از نهر گذشته‌اند، حضرت آن را انکار نمودند و سرانجام همان شد که حضرت فرموده بودند و سپاه خوارج قبل از نهر، از بین رفتند. (مسعودی، 1409، 2: 405) و همانطور که حضرت بیان فرمودند تعداد شهدای لشکر امام علیه السلام بیش از ده نفر نشد (ابن خلدون، 1408، 2: 640؛ بلاذری، 1394، 2: 3 علیه السلام 3؛ یعقوبی، بی تا، 2: 193) و از خوارج بیش از ده نفر زنده نماندند. (همان)

1-2- عدم هلاکت تمام خوارج

وقتی خوارج کشته شدند به حضرت خبر دادند که تمام آن‌ها به هلاکت رسیده‌اند. حضرت فرمودند: به خدا سوگند اینگونه نیست و همه آن‌ها از بین نرفته‌اند. آن‌ها نطفه‌هایی‌اند که در اصلااب مردان و رحم زنان قرار دارند. هرگاه شاخی از سر آنان بر آید، قطع می‌شود تا اینکه آخرین آن‌ها به دزدی روی آورند. (سید رضی، 1414: 93)

همین طور هم شد: دعوت خوارج رو به اضمحلال گذاشت، یاران آن از بین رفتند سرانجامشان به راهزنی رسیده و متظاهر به فسق شدند تا اینکه امر ایشان به دست ولید بن طریف شیبانی افتاد و رشید بن مهدی - حاکم وقت - کسی به سراغ او فرستاد و سرش را جدا کرد. سپس آن‌ها در ایام متوکل خروج کرده، به راهزنی مشغول شده و راه‌ها را ناامن می‌نمودند. (نادم، 1341، 620)

1-3- کلام حضرت در مورد مروان:

مروان حکم در جنگ جمل اسیر شد. او حسنین⁸ را شفیع قرار داد، و ایشان نزد پدرشان شفاعت او را کردند. لذا حضرت او را آزاد کرد. سپس از پدر پرسیدند که آیا او با شما بیعت می‌کند؟ حضرت فرمودند: آیا بعد از مرگ عثمان با من بیعت نکرد؟! من به بیعت او نیازی ندارم، دست او دست یهودی است و به نیرنگ و خدعه عادت دارد، اگر هم بیعت نماید به وقتش خواهد شکست، بعد حضرت چند نکته از عالم غیب بیان می‌دارند و می‌فرمایند: «أَمَّا إِنْ لَهُ إِمْرَةٌ كَلَّ عَقَّةَ الْكَالِبِ أَنْفَةً، وَهُوَ أَبُو الْأَكْبَبِشِ الْأَرْبَعَةِ، وَسَتَلْقِي الْأُمَّةَ مِنْهُ وَمِنْ وَلَدِهِ يَوْمَ أَحْمَرٍ» (سید رضی، 1414: 102) مروان حکومتی خواهد داشت به اندازه‌ای که سگ بینی‌اش را بلیسد و فرزندان چهارگانه‌ای خواهد داشت که روزگار مردم را سرخ خواهند کرد.

مروان مدتی بعد از یزید به حکومت رسید و آنگونه که امیرالمؤمنین پیشگویی فرموده بودند، به شهادت تاریخ، حکومت او کمتر از ده ماه به پایان رسید. (ابن المظطقی⁹ 1418: 121؛ مسعودی¹⁰ 1409: 3، 89؛ طبری¹¹ 138 علیه السلام، 5: 611؛ ابن اثیر، 1409: 4، 369؛ ابن اعثم، 1411: 5: 1 علیه السلام؛ ابن عبدالمبر، 1389: 3) او بعد از آنکه به اوضاع مسلط شد برای عبدالملک و عبدالعزیز به ولایت عهدی بیعت گرفت. (طبری¹² 138 علیه السلام، 5: 610)

بعد از مروان پسرش عبدالملک به حکومت رسید (ابن المظطقی¹³ 1418: 123). او نخستین خلیفه بخیل بود و از شدت بخل به او «رشح المحجارة»¹⁴ می‌گفتند. نخستین کسی بود که مردم را از امر به معروف باز داشت و گفت: هر کس مرا به تقوای خدا بخواند گردن او را خواهیم زد! (ابن اثیر، 1385: 4، 522) او حجاج بن یوسف ثقفی خون خوار را بر مردم مسلط کرد (ابن المظطقی¹⁵ 1418: 123؛ بلاذری، 1394، علیه السلام: 2 علیه السلام 3). حجاج به دستور او کعبه را به منجنیق بست. (همان، 124) و عده بسیاری را گردن زد. (بلاذری، 1394، علیه السلام، 2 علیه السلام 283-3) کار عبدالملک به جایی رسید که به یکی از دوستانش گفت: از انجام کار خیر، خوشحال نمی‌شوم و از انجام کار بد ناراحت

نمی‌گردم. در پاسخ به او گفت «الآن تکامل فک موت المقلب» (همان، 123 و ابن اثیر، 1385، 4، 521) بشر بن مروان نیز حاکم کوفه شد. (ابن اثیر، 1409، 4، 685؛ ابن عبد البر، 1412، 4، 1561؛ ابن حجر، 1415، 1، 468؛ زرکلی، 1989، 2، 35؛ بلاذری، 1394، 6، 318) بشر ملازم شراب بود. (همان، 312) و به آن اعتیاد پیدا کرده بود و مردم می‌دانستند که او شراب را رها نخواهد کرد. بشر زمانی که مست می‌کرد، می‌گفت «خض بوا دی» دو دست مرا (به خون) خضاب کنید. و می‌گفت سر عبد الله بن ابی بکر را برای من بیاورید. (همان، 318) عبدالعزیز بن مروان هم حاکم مصر شد. (زرکلی، 1989، 2، 35؛ ابن قتیبه، 1410، 2، 64؛ بلاذری، 1394، 6، 324؛ ابن کثیر، 140، علیه السلام، 8، 280؛ خلافت بن خا، 1415، 1، علیه السلام، 4؛ همان، 183؛ طبری، 138، علیه السلام، 6، 413؛ بلعمی، 13، علیه السلام، 8، 5؛ 1554؛ ابن عماد حنبلی، 1406، 1، 33، علیه السلام)

پیشگویی امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد چهار فرزند مروان نیز به حقیقت پیوست.

1-4- پیشگویی به حکومت رسیدن معاویه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران حکومت خود، در ضمن خطبه‌ای حکومت یافتن معاویه را پیشگویی نمودند و فرمودند: به زودی بعد از من مردی گلوگشاد و شکم‌گنده بر شما مسلط می‌شود، او هر چه دستش رسد حرام می‌بلعد و به دنبال نا اشته می‌گردد. او را بکشید، در حالی که می‌دانم این کار را نخواهید کرد. (سید رضی، 1414: 92)

چند ماه پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام معاویه به حکومت رسید. او مردی شکم‌باز بود. پیامبر روزی به دنبال معاویه فرستادند، ولی او در حال غذا خوردن بود و پاسخ پیامبر را نداد. حضرت دوباره پیکی به سوی او فرستادند و او اجابت نکرد. بعد از سومین بار حضرت او را نفرین نمودند و فرمودند «خداوند شکم او را سیر نکن» (ابن ابی‌المحدید، 4، 55؛ ذهبی، 23، 10، علیه السلام؛ شیخ حرعاملی، 1، 365؛ طبرسی، 1، 2، علیه السلام؛ 4، مجلسی، 44، علیه السلام؛ 6؛ امین‌عاملی، 2، 602؛ ابن صباغ، 1، 109) پس از آن معاویه فراوان می‌خورد و می‌گفت: «مللت و ما اشبع»، خسته شدم ولی سیر نشدم (دستی، 109). لذا صفات گلوگشاد و شکم‌گنده در مورد اوست.

1-5- پیشگویی امر به لعن ایشان:

حضرت امیر علیه السلام قبل از دستیابی معاویه به حکومت برخی اقدامات او را پیشگویی نمودند. مثلاً فرمودند: به زودی آن شخص شما را به بزاری و بدگویی به من وامی‌دارد. مرا بدگویی کنید، چرا که آن بدگویی ما را علو من است و سبب نجات شما هم می‌شود. اما هرگز از من بزاری نجوید، زیرا من به فطرت توحید، تولد یافته‌ام و به ایمان و مهاجرت از دیگران سبقت دارم. (سیدرضی، 1414، 92)

همین‌طور هم شد. امر به لعن امیرالمؤمنین علیه السلام نمود. به دستور او سال‌ها بر منبرها برادر رسول خدا را لعن

می کردند. و خطبا در هر ده کوره ای به آن بزرگوار لعن می فرستادند و از ایشان بیزاری می جستند و در مورد ایشان و اهل بیتشان بدگویی می نمودند. (سلیم بن قیس، 1405، 2، علیه السلام 81) ابن ابی المحدث می نویسد: این امر آنقدر ادامه یافت تا گروهی از بنی امیه نزد معاویه آمدند و گفتند: تو بدانچه می خواستی رسیدی، آیا از لعن این مرد سیر نشدی! گفت: آنقدر به لعن او ادامه می دهم تا کودکان با آن بزرگ شوند و بزرگان بدان پیر! (ابن ابی المحدث، 1404، 4، 5 علیه السلام)

معاویه، عقیل برادر امیرالمؤمنین علیه السلام را وا داشت که ایشان را لعن کند و او هم به زیرکی از این کار اجتناب کرد و بالائی منبر گفت: «أمرنی معاویه أن ألعن علیاً أألمأ فإلعنوه» (مظفر، بی تا، 1، 196) شبیه این داستان برای صعصعه نیز رخ داد. (ثقفی کوفی، 2، 888)

وقتی خبر فرمان لعن امیرالمؤمنین به یکی از شهرها رسید، فردی از منبر بالا رفت و این اشعار را سرود:

لعن الله من سبَّ علیاً و بنی هـ من سوقه و إماماً

أ سبَّ المظهرین أصولاً و المکرام المأخوال و المأعمام

أمن المطر و الحمام و لا أمن آل الرسول عند المقام

(ابن جوزی، 1412، علیه السلام، 103)

6-1- پیشگویی روی کار آمدن بنی امیه

حضرت علاوه بر اینکه سلطه معاویه را به صورت خاص بیان نموده بودند، نکاتی را هم به صورت کلی درباره حکومت بنی امیه و فتنه های زمان ایشان بیان فرمودند. مثلاً در جایی بیان داشتند: ترسناک تر بن فتنه ها در نظر من، فتنه بنی امیه بر شما است، فتنه ای کور و ظلمانی که سلطه اش همه جا را فرا گرفته و بالای آن دامنگرند کوهکاران است. هر کس آن فتنه ها را بشناسد نگرانی و سختی آن دامنگرش گردد، و هر کس که فتنه ها را نشناسد، حادثه ای برای او رخ نخواهد داد. به خدا سوگند بنی امیه بعد از من برای شما زمامداران بدی خواهند بود، آنان چو نان شتر سرکشی که دست به زخم کوبد و لگد زند و با دندان گاز برد و از دوش دینش را امتناع ورزد، با شما چنان برخورداری دارند، و از شما کسی را باقی نگذارند، جز آن کس که برای آنها سودمند باشد! آزاری بدانها نرساند. بالای فرزندان بنی امیه، بر شما طولانی خواهد ماند چندان که آری خواستن شما از ایشان چون آری خواستن بنده از مولای خویش! تسلیم شده از

پ شواہی خود باشد.

فتنه‌هایی بنی‌امیه پ اہی با چہرہ‌ای زشت و ترس‌آور، و ظلمتی با تار کی عصر جاہلیّت، بر شما فرود می‌آید. نہ نور ہدا تی در آن پ دا، و نہ پرچم نجاتی در آن روزگاران بہ چشم می‌آورد. (سید رضی، 1414: 13 علیہ السلام (ترجمہ دشتی))

ہمانطور کہ حضرت پیشگوی فرمودہ بودند، با انعقاد پیمان صلح بین امام حسن علیہ السلام و معاویہ، بنی‌امیہ در سال 41 بہ حکومت رسیدند (طبری¹، 138 علیہ السلام، 5: 164) و روزگار مردم را تیرہ و تار کردہ و بر گردہ مردم سوار شدند. خونریزی‌ها و ظلم بنی‌امیہ از همان زمان معاویہ آغاز شد و این ظلم در زمان یزید علنی گشت و توسط بنی مروان و دیگر امویان ادامہ یافت و همان شد کہ مولا پیشگوی فرمودہ بودند.

1- علیہ السلام - پیشگوی سقوط بنی‌امیہ

ہمانطور کہ حضرت حکومت بنی‌امیہ را پیشگوی فرمودند، نابودی ایشان را ہم اطلاع دادند و در ادامہ خطبہ قبل بیان می‌دارند: سپس خدا فتنہ‌هایی بنی‌امیہ را نابود کند، و از شما جدا خواہد ساخت مانند جدا شدن پوست از گوشت، کہ با دست قص‌ابی انجام پذیرد! خدا با دست افرادی، خواری و ذلّت را بہ فرزندان امیہ می‌چشاند کہ بہ سختی آنها را کنار می‌زنند، و جام تلخ بلا و ناراحتی و مصیبت را در کامشان می‌آرزند، و جز شمشیر چ زہی بہ آنها نمی‌دهند، و جز لباس ترس بر آنها نبوشانند. در آن هنگام، قرش دوست دارد آنچه در دہ است بدهد تا یک بار مرا بگرد، گر چہ لحظہ کوتاہی، تا با اصرار چ زہی را پذیرم کہ امروز پارہ‌ای از آن را می‌خواہم ولی نمی‌دہند. (سید رضی، 1414: 138 (ترجمہ دشتی))

در جایی دیگر امیرالمؤمنین علیہ السلام خطاب بہ بنی‌امیہ می‌فرمایند: بہ زودی حکومت را در دست غیر خود و در خانہ دشمن خود خواہید دید. (سید رضی، 1414: 152)

پس از حدود ہشتاد و چند سال با کشتہ شدن مروان بن محمد بن مروان بن حکم طومار ظلم بنی‌امیہ چیدہ شد. (طبری، 138 علیہ السلام، علیہ السلام: 43) مروان بن محمد هنگام فرار، بہ شہر موصل رسید، اما اہل موصل او را بہ شہر راہ ندادند و او را سب و شتم گفتند. بہ او گفتند خدا را سپاس کہ سلطنت شما را زایل کرد و دولت شما را از بین برد. (ابن اثیر، 1385، 5: 424)

اخبار غیبی نقل شدہ از امیرالمؤمنین علیہ السلام بسیار است، مانند اخبار مربوط بہ شہادت امام حسین علیہ السلام، اخبار اسارت حضرت زینب³، اخبار شہادت میثم تمار و... ولی در اینجا بہ ذکر روایات منقول در نهج البلاغہ بسندہ می‌نماییم.

2- علم غیب پیامبر اکرم 6:

براساس آیات قرآن کریم و روایات واصله از حضرات معصومین edfr پیامبر اکرم 6 عالم به غیب بوده‌اند. و بدان جهت که امیرالمؤمنین علیه السلام جانشین ایشان‌اند و در همه شئون جز نبوت، وارث پیامبر می‌باشند، دارای علم غیب نیز هستند. این همان مطلبی است که خود ایشان در نهج البلاغه بدان اشاره نموده و بیان داشته‌اند که وارث علوم پیامبر هستند.

2-1- ادله علم غیب در قرآن

در قرآن کریم چند آیه به علم غیب اشاره دارند، از جمله:

یک. «وَمَا كَانَ الْمَلَأُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ الْمَلَأَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِّنُوا بِالْمَلَأِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (آل عمران: 1 علیه السلام 9)

در این آیه شریفه علم غیب از همه نفی شده است به جز آنکه خدای تعالی آن را برگزیده باشد. از آنجا که پیامبر اکرم برگزیده همه خلایق می‌باشند قطعاً شامل این آیه نیز هستند. لذا ایشان عالم به غیب می‌باشند. و اگر فاء را در فأمِّنُوا برای سببیت بدانیم، قرآن کریم می‌فرماید: به همین دلیل که خدا و رسولان برگزیده‌اش، از غیب مطلع هستند، از ایشان پیروی نمایید.

دو. «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رُسُلٍ» (المجن: 2 علیه السلام) از آنجا که مسلماً پیامبر اکرم 6 برگزیده خداوند می‌باشند عالم به غیب هستند.

سه. «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (س: 12) مسلماً پیامبر اکرم 6 مصداق امام مبین می‌باشند. لذا وقتی خداوند همه چیز را در ایشان جمع نموده به طریق اولی علم غیب ایشان نیز اثبات می‌شود.

بر اساس روایات، می‌توان علم غیب امیرالمؤمنین علیه السلام را مستقیماً با همین آیه ثابت کرد. همانند آنچه پیامبر اکرم 6 در روز غدیر فرمودند: «مَا مِنْ عَلَمٍ إِلَّا عَلِمَتْهُ عَلَىَّ وَهُوَ الْإِمَامُ الْمُبِينُ» (طبری، 1403، 1، 60) همین

مضمون در اخبار دیگر آمده است (بحرانی، 1416، 4، 569؛ صدوق، 95 و ...).

2-2- ادله علم غیب در روایات:

2-2-1. روایات نیز که ثقل اصغر و مفسر قرآن اند، استدلال بیان شده را تأیید می نمایند. روزی حمران از حضرت باقر علیه السلام پرسید: آیا این آیه را دیده اید که می فرماید «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَنِّي غَيْبَهُ أَحَدًا»؟ حضرت فرمودند که ادامه آیه را هم تلاوت کن. و فرمودند: «إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» و به خدا قسم محمد از آن کسانی بود که خدا او را برگزید. (کلینی، 140 علیه السلام، 1، 256)

2-2-2. حضرت رضا علیه السلام شبیه به همین کلام را خطاب به عمرو بن هذاب فرمودند: آیا این آیه را نشنیده ای که می فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَنِّي غَيْبَهُ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» (المجن: 2 علیه السلام) رسول خدا در نزد پروردگار برگزیده بوده و ما نیز وارثان آن رسولی هستیم که خداوند او را بر آنچه می خواست از غیب آگاه کرد. (قطب الدین الراوندی، 1409، 1، 343) این بدان معناست که اهل بیت edfr هم بدان سبب که وارث پیامبر اند، علم غیب ایشان را به ارث برده اند.

2-2-3. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: خداوند امنایی دارد که آن ها را به خلق معرفی فرموده و اطاعت آن ها را مانند اطاعت خود واجب ساخته است... آنان کسانی اند که خداوند به روح المقدس تأییدشان کرده و اقتدار آن ها را بر علم غیب اعلام فرموده و آنان را به خلق خود شناسانده است. در کلام خود فرموده است: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَنِّي غَيْبَهُ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» (المجن: 2 علیه السلام). فردی پرسید: ایشان کیانند؟ فرمودند: ایشان پیامبر اکرم و کسانی اند که در جایگاه او قرار دارند. آن ها که خداوند اطاعتشان را به همراه اطاعت خود و پیامبر قرار داده است... و نیز فرموده «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الْمَرْسُولِ وَإِلَى الْأُولَى الْأَمْرُ مِنْهُمْ لَعَلَّاهُ الْذَنْ» (النساء: 83) «...» (طبرسی، 1403، 1: 252)

2-2-4. امام صادق علیه السلام در ذیل حدیثی طولانی در مورد «إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» می فرمایند: «يَعْنِي عَلَى الْأَمْرِ تَضَيُّ الْمَرْسُولِ الْمَلَّةَ 6 وَهُوَ مَنْ هُوَ» (فراست بن ابراهیم، 1410، 511)

2-2-5. حضرت امیر علیه السلام در مورد خود می فرمایند: مراد از مرتضی در این آیه من هستم. (طبری، 142 علیه السلام، 88)

اخبار از این دست بسیار است، مانند روایاتی که کلینی در کافی، ابن شهر آشوب در مناقب و الماربلی در کشف المغمه فی معرفه المائمه آورده اند و ما برای اختصار از آن ها چشم می پوشیم.

2-2-6. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای پیامبر اکرم را خزانة دار علم الهی بر می‌شمارند. (سیدرضی، 1414: 101) طبعاً علم غیب جزء کوچکی از علوم خداوند است که آن را به رسولش اعطاء نموده است.

این آیات و روایات، علم غیب را برای پیامبر اکرم 6 اثبات می‌نمایند. امیرالمؤمنین علیه السلام مکرراً می‌فرمودند که هر آنچه پیامبر اکرم بدان علم داشتند، من نیز به آن آگاه هستم. به همین دلیل امیرالمؤمنین علیه السلام هم عالم به غیب هستند.

مثلاً حضرت در نهج البلاغه می‌فرمایند: به خدا قسم من بیان می‌کنم هر آنچه پیامبر بیان می‌کرد. و می‌گویم آنچه که تا کنون هیچ‌کوشی نشنیده و هیچ‌چشمی ندیده و به هیچ‌قلبی خطور ننموده است. و من آن را امروز برای شما می‌آورم. (سیدرضی، 1414: 122) از این کلام و روایاتی شبیه به آن بر می‌آید که امیرالمؤمنین علیه السلام میراث دار علم پیامبر است. همانطور که متواتراً از خود پیامبر نقل شده «أَنَا مَدَنَةُ الْعِلْمِ وَأَعْلَى أَبْهَاءِ» (حاکم نیشابوری، بی‌تا، 3، 126؛ هیثمی، 1408، 9، 114؛ طبرانی، بی‌تا، 11، 55؛ ابن عبد البر، 1412، 3، 1102؛ سیوطی، 1401، 1، 415؛ متقی‌هندی، 1409، 13، 148؛ صدوق، 1389، 30 علیه السلام). علم غیب جزئی از علوم پیامبر است که امیرمؤمنان میراث دار آن است.

3- علم غیب امیرالمؤمنین علیه السلام :

3-1- ندای سلونی را فقط مولای متقیان سر دادند و فریاد بر می‌آوردند که علم در سینه من مالا مال است و از من سوال کنید تا شما را پاسخ گویم. در یکی از همین موارد، حضرت می‌فرمایند: ای مردم! قبل از آنکه مرا از دست بدهی، بپرسید که من راه‌های آسمان را بهتر از راه‌های زمین می‌دانم، پیش از آنکه فتنه، چون شتری بی‌صاحب گام بردارد، و مهار خود را پاهای مال کند و مردم را به ازارد و صاحبان عقل و خرد را خرد نماید. (سیدرضی، 1414: 280)

از این کلام حضرت بر می‌آید که درباره هر چیزی از این زمان تا روز قیامت، از من بپرسید، به شما در مورد آن خبر خواهیم داد. (اوجاقی، 1388، 56)

3-2- در خطبه دیگر فرموده‌اند: سوگند به خدا اگر بخواهم خبر دهم هر مردی از شما را که از کجا آمده و به کجا می‌رود و جمع احوال او را به این‌کنم می‌توانم، ولی می‌ترسم درباره من به رسول خدا 6 کافر شود. آگاه باش! من به خواص اصحاب خود که کفر و غلو در او راه نخواهد یافت، این اخبار را خواهم رساند، و سوگند به خدا که به مخبر اکرم را به حق و راستی فرستاده و او را بر خلائق برگزیده نمی‌گویم مگر به راستی او رهایی آنکه نجات می‌آید و عاقبت امر خلافت را به من خبر داده است، و چه زی‌باقی نگذاشته که بر سرم بگذرد مگر آنکه آن را در دو گوشم فرو برده و به من رسانده! (فیض الاسلام، 1421، 3، 565)

حضرت در این خطبه تصریح می نمایند که علم غیب داشته و بر امور واقف هستند.

3-3- مطلب دیگری که علم غیب امیرالمؤمنین علیه السلام را اثبات می کند، آگاهی ایشان به علوم قرآن است. به ادعای خود قرآن کریم، علم همه چیز در قرآن بیان شده است (انعام: 59) حضرت عالم بدان علوم اند، لذا عالم به غیب نیز می باشند. حضرتش در این باره می فرمایند: قرآن را به نطق در آورید ولی او سخن نمی گوید. ولی من به شما از آن خبر می دهم. آگاه باشید که در آن، علم آنچه آمده و خواهد آمد، دواي بیماری تان و نظم آنچه بین شما ست در آن وجود دارد. (سیدرضی، 1414: 223)

طبق این کلام حضرت، تمام علوم در قرآن کریم وجود دارد و حضرت نیز به تمام آن آگاه است، لذا عالم بر غیب می باشند.

3-4- در روایتی دیگر، حضرت علت بیان نکردن علوم خود را توضیح داده، می فرمایند: در سه نۀ من دانش فراوان است، اگر برای آن ادگر رندگانی می افتم آن را بیان می نمودم، آری افتم کسی را که خوب می فهمد و لکن به او اطمینان نداشتیم؛ زیرا با دین، دین را پس انداز می کرد، به وسيله نعمتهای الهی بر مردم فخر می فروخت و به حجت علم بر او اء پروردگار بزرگی می نمود. (سیدرضی، 1414، 495)

نتیجه گیری

بر خلاف آنکه عده ای پنداشته اند که امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه به علم غیب خود اشاره ننموده اند، ایشان به چند طریق به این نکته پرداخته اند.

اول. آنکه در نهج البلاغه پیشگویی هایی وجود دارد که تاریخ، شاهد وقوع آن هاست.

دوم. مواردی که امیرالمؤمنین علیه السلام خود بطور مستقیم ادعای آگاهی از غیب را نموده اند.

سوم. همین ادعا به صورت غیرمستقیم، بدان معنی که گاهی بیان فرموده اند که علم به غیب دارند و گاهی خود را دارای علوم پیامبر اکرم می دانند. و چون بر اساس آیات و روایات، پیامبر اکرم دارای علم غیب اند، وصی ایشان نیز دارای علم غیب می باشند.

منابع

قرآن کریم

1. ابن ابی الحديد، عبد المحم د بن هبة الله، 1404، شرح نهج البلاغة، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي.
2. ابن اثير، 1385، المكامل، ب روت، دار صادر - دار ب روت.
3. ابن اثير، 1409، أسد الغابة، ب روت، دار الفكر.
4. ابن اعثم، 1411، المفتوح، تحق ق علي ش ري، ب روت، دارالأضواء.
5. ابن المطقطي، 1418 (ط الأولي)، الفخري، تحق ق عبد المقادر محمد ما و، ب روت، دار المقيم العربي.
6. ابن جوزي، 1412، المنتظم، ب روت، دار المكتب العلم أ.
- عليه السلام . ابن حجر، 1415، الإصابة، ب روت، دارالمكتب العلم أ.

8. ابن خلدون، 1408 (ط المائدة)، تاريخ ابن خلدون، تحقّق خلدون، شهادة، روت، دار الفكر.

9. ابن صباغ المالكي، 1422، الفصول المهمة في معرفة الأئمة، قم، دار المحدث.

10. ابن عبد البر، 1412، الاستيعاب تحقّق علي محمد المجاوي، روت، دار المجلد.

11. ابن عماد حنبلي، 1406، دمشق - روت، دار ابن كثر.

12. ابن قتيبة د نوري، 1410، الإمامة والمسألة، روت، دارالأضواء.

13. ابن كثر، 140، عليه السلام، المبدأ والمنهاة، روت، دار الفكر.

14. ابن عاملي، محسن، 1403، ابن المشعة، بيروت، دار المتعارف.

15. اوجاقي، ناصرالدين، 1388، علم امام عليه السلام از دیدگاه کلام امامیه، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خميني.

16. بحراني، المسددهاشم بن سلمان، 1416، البرهان في تفسير القرآن، قم، مؤسسة المبعثة.

17. عليه السلام. بلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر، 1394، أنساب الأشراف، تحقّق محمد باقر المحمودي، روت، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.

18. بلعمي، 13، عليه السلام، تاريخ خاتمه طبري، تهران، بي نا.

19. ثقفى كوفي، المغارات، 1353، تهران، انجمن آثار ملي.

20. حاكم نيشابوري، بي تا، المستدرک على الصحيحين، بي جا، بي نا، تحقيق وسف عبد الرحمن المرعشلي.

21. خلفه بن خ اط، 1415، تاريخ خلفه، د روت، دار الكتب المعلم 4.

22. دشتي، محمد، 1421، شرح نهج البلاغه، قم، بي نا.

23. ذهبي، 1413، تاريخ الاسلام، د روت، دار الكتاب العربي.]

24. زرکلي، 1989، الاعلام، د روت، دار المعلم للملا ن.]

25. سليم بن قيس هلامي، 1405، كتاب سليم بن قيس هلامي، قم، المهادي.

26. سيد رضي، محمد بن حسين، 1414، نهج البلاغه، شرح صبحي صالح، قم، المهجرة.

27. عليه السلام . سيوطي، جلال الدين، 1401، الجامع الصغير، بيروت، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزع.

28. شيخ حر عاملي، محمد، 1425، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، د روت، اعلمي.]

29. صدوق، محمد بن علي، 1398، التوحيد، قم، جامعه المدرسين.

30. _____، 1403، معاني الاخبار، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرس ن بقم.]

31. طبراني، بي تا، المعجم الكبير، بيروت، دار إحياء التراث العربي.

32. طبرسي، أحمد بن علي، 1403، الاحتجاج علي أهل الملجأ، مشهد، مرتضي.

33. طبري، محمد بن جرير بن رستم، 142 عليه السلام، نوادر المعجزات في مناقب الأئمة المهداة، قم، دليل ما.

34. طبري، 138 عليه السلام، تاريخ المطبري، تحقّق محمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت، دار التراث.

35. فرات بن إبراهيم، الكوفي، 1410، تفسير فرات كوفي، تهران، مؤسسة المطبع والمنشر في وزارة الإرشاد الإسلامي.

36. فيض الاسلام، علي نقی، 1421، ترجمه و شرح نهج البلاغة، تهران، مؤسسة طباعة ونشر آلاءات فض الإسلام.

37. عليه السلام. قطب الدين الراوندي، سعد بن هبة الله، 1409، المخرائج والمجرائح، قم، مؤسسة الإمام المهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف.

38. كليني، محمد بن يعقوب، 140 عليه السلام، الكافي، تهران، دارالمكتب الاسلاميه.

39. متقي هندی، 1409، كنز العمال، بيروت، مؤسسة الرسالة.

40. مجلسي، محمد باقر، 1363، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، تهران، اسلاميه.

41. مجلسي، محمد باقر، 1404، مرآة المعقول في شرح أخبار آل الرسول، تهران، دار المكتب الاسلامي.

42. مسعودي، 1409، مروج الذهب، تحقّق اسعد داغر، قم، دار المهجرة.

43. مسکو 4، 13 علیه السلام 9ش، تجارب الأمم، تحقّق ابو المقاسم امامی، تهران، سروش.

44. مظفر، محمدرضا، بی تا، اصول فقه، قم، اسماعیلیان.

45. نادم، حسن، 1341، علم امام (مجموعه مقالات)، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.

46. نمازی شاهرودی، علی، 138 علیه السلام، علم غیب، تهران، سعدی.

4 علیه السلام. هیشمی، 1408، مجمع الزوائد، بیروت، دار الکتب العلمیة.

48. یعقوبی، بی تا، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر.

×. استادیار دانشگاه تهران.

××. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه مذاهب اسلامی. am.tafazoli@gmail.com